

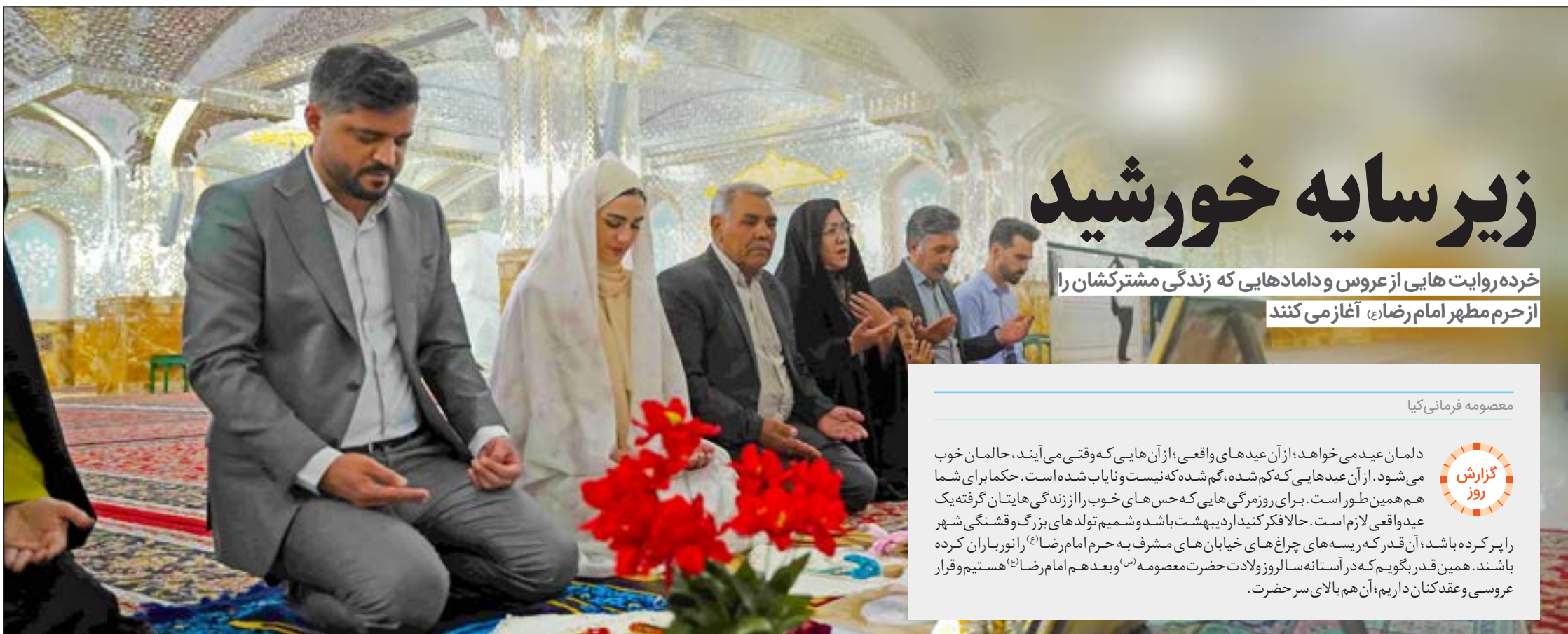
زیر سایه خورشید

خرده روایت هایی از عروس و دامادهایی که زندگی مشترکشان را از حرم مطهر امام رضا(ع) آغاز می کنند

معصومه فرمانی کیا

گزارش روز

دلبران عید می خواهند؛ از آن عیدهای واقعی؛ از آن هایی که وقتی می آیند، حالمان خوب می شود. از آن عیدهایی که کم شده، گم شده که نیست و نایاب شده است، حکما برای شما هم همین طور است. برای روزمرگی هایی که حس های خوب را از زندگی هایتان گرفته یک عید واقعی لازم است. حالا فکر کنید اردیبهشت باشد و شمیم تولد های بزرگ و قشنگی شهر را پر کرده باشد؛ آن قدر که ریشه های چراغ های خیابان های مشرف به حرم امام رضا^(ع) را نور باران کرده باشند. همین قدر بگویم که در آستانه سالروز ولادت حضرت معصومه^(س) و بعد هم امام رضا^(ع) هستیم و قرار عروسی و عقد کنان داریم؛ آن هم بالای سر حضرت.



عکس: زهرا مهرابی

تجربه عشق واقعی

بهار حتی زمخت ترین و خاکستری ترین بخش های شهر را هم سبز کرده است. بذرها و دانه های گل های فصلی سبز شده اند؛ این فصل همه کم و کسری های زندگی هایمان را به نحوی جبران می کند و انگار همه عزمش را برای ساختن سالی خوش جزم کرده است. گفتیم شاید شما هم دلتان عید بخواهد؛ از آن عیدهای واقعی که روح و جانان را تکان بدهد و حال و هوایات را حسایی خوب کند.

حسابش را نداریم که چند ساعت در ترافیک خیابان و در راه بوده ایم. فقط به تجربه می گوئیم که آن لحظه رسیدن و به خط شدن آدم ها مقابل تابلوی اذن دخول حرم مطهر، منجی دل خیلی ها شده است. حالا فکر کنید مادری با هزار آرزو و امید همان داخل ورودی حرم، چادر سفید تک دخترش را از لای بقیچه سوزنی یادگار ایجادش بیرون می کشد و روی سر در دانه اش می اندازد و دلش غنج می زند و با خودش می گوید خیلی زود قد کشیدی و بزرگ و خانم شدی و حالا وقت عروسی ات است. بغضش از خوشحالی می شکند و بقیه زائران هم همراه او آهسته زمزمه می کنند: یار مبارک باد، ان شاء... مبارک باد.

از این روایت های حال خوب کن تا دلتان بخواهد در حرم آقا زیاد است. در این لحظه و نگاه مادرانه، هزاران بار دوست داشتن و عشق واقعی را تجربه می کنید. یان طرف تر وقتی پدری پیشانی پسرش را می بوسد و بقیه پیراهنش را مرتب می کند و اولین دعایش این است که به لطف نگاه امام رضا^(ع) زندگی پر برکت و آرامشی داشته باشند.

حالا فکر کنید هوا، هوای اردیبهشتی باشد و نرمة های باران بزنند به سر گنبد طلا و مناره ها و نسیمی بوزد داخل صحن ها و بین گل ها و دسته دسته عروس خانم ها و آقا دامادهایی که ساعت برای عقدشان تعیین کرده اند، بیایند سر قرار و خانواده هایشان هم همراهی شان کنند. دلبران می خواهند تلفن همراهان را خاموش کنیم و کار و زندگی و دنیا را بگذاریم برای بیرون پرده های قالیچه ای و هیچ وقت به دنیای بیرون نبرگردیم. فرقی نمی کند از کدام قسمت حرم داخل شده ایم؛ پایین یا بالایی سر حضرت. یک سرخوشی وصف ناشدنی و حال و هوای متفاوت است. اینجا عشق ها و دوست داشتن ها خالص و عمیق است.

نذر اسپند عروس خانم ها

خادم ها دل های خجسته و بزرگی دارند. گاه گاهی اسم هایشان را با هم اشتباهی می گیریم؛ دربان ها و فراش ها؛ اما حقیقت این است که همگی یک نام دارند: خادم حضرت. دربان ها ظرف های مخصوص بلند و نقره ای به دست دارند و کارشان، هم راهنمایی زائران است، هم دود کردن اسپند و کندر. خودشان می گویند قشنگ ترین لحظه های زندگی مان را وقتی دیده ایم که عروس و دامادی کنارمان می ایستند و نیت می کنند و بعد می خواهند باد دست های خودشان اسپند داخل ظرف بریزند. می گویند روال معمول این است که کار را خودمان انجام می دهیم ولی حساب و کتاب عروس و دامادها کلا فرق می کند و برای آن ها «نه» به زیانمان نمی آید.

چشم هایمان را ریز می کشیم تا نام خادم خون گرم ورودی صحن انقلاب را از روی انبیکت روی سینه اش ببخوانیم که مؤدبانه می گوید: اجازه گفت وگو نداریم، همین قدر خلاصه برایتان تعریف کنم که نذر اسپند زیاد داشته اند که خانواده ها به نیت خوشبختی کندر و اسپند آورده اند و خواسته اند از آن استفاده کنیم.

این سفر فرق می کند



مسیر رسیدن تا رواق دارالحججه را با طمأنینه می رویم، آهسته و آرام. دوست داریم حظ هوای اردیبهشتی را ببریم. بین جمعیت زائر، عروس و دامادها کاملا مشخص هستند؛ چه آن هایی که از پای سفره عقد آمده اند (و به خودمان اجازه نمی دهیم خلوتشان را به هم بزنیم)، چه خانواده هایی که گل به دست وارد رواق می شوند و بزرگ تریایشان دلهره دارند حلقه و ساعت و کادوهایی که تدارک دیده اند، آماده و مهیا باشد و ما فکر می کنیم سبکی و سرخوشی آن ها با هم فرق چندانی ندارد و آدم از دیدنش حس خوبی می گیرد. شبیه مسعود و فرزانه که چند ماه بعد

و این عهد هیچ وقت پادش نرفت و آن را با همسرش و بقیه مطرح کرد. می گوید: خانواده هایمان که موضوع را شنیدند، از آن استقبال کردند. این سفرمان به مشهد، با سفرهای دیگرمان کلا فرق می کند. فرزانه خانم مثل خیلی از زائران دیگر از سفر کردن به مشهد همیشه خاطره خوش داشته است. می گوید: این ها را بدون هیچ اغراق و مبالغه ای می گویم که هر وقت به زیارت آقا آمده ایم، موقع برگشت، انگار باری از روی دوشمان برداشته شده است. شاید لحظه ای کوتاه بوده است؛ اما فکر می کنم همین که رختی و ناامیدی، حتی برای زمانی کوتاه، به حس شیرین و دل چسبی تبدیل شود که آدم دوست نداشته همین اندازه کوتاه اشاره کنیم که هیچ دوربینی نمی تواند برق ته چشم های آن ها را به تصویر بکشد، آن قدر که شفاف و درخشان اند. فرزانه خانم چند سال قبل عکس های عقدکنان دختر خاله اش را در مشهد که می بیند، نذر می کند هر وقت قسمت او شد که پای سفره عقد بنشیند، حتما در حرم مطهر امام رضا^(ع) باشد تا زندگی اش برکت داشته باشد

روایت بغض و گریه و وصال



قرارمان با فهمیده فرخی، عکاس روزنامه، در دارالحججه است؛ همان قسمت مربوط به عقد عروس خانم ها و آقا دامادها. فضا بزرگ و وسیع است؛ اما هیجان و شوق خانواده ها تا شعاع چند کیلومتری صحن ها را پر می کند. بایمان را که روی اولین پله می گذاریم، هوای لطیف اطراف را با همه وجود نفس می کشیم. نمی فهمیم کی به پایین رواق رسیده ایم. سبک بار و ذوق زده ایم و اشتیاق رفتن بین خانواده ها را داریم. مقابل گفش داری مشغول تحویل دادن کفش هایمان هستیم. حسین بزازیان آن پشت مشغول تحویل گرفتن کفش هاست؛ مثل خدام دیگر بشاش و خنده روست. هر وقت از کشیک کفش داری حرم برمی گردد، آدم تازه ای شده است. می گوید: شما فکر کنید هر روز چقدر خانواده باگل و شیرینی می آیند و کفش هایشان را تحویل می دهند و پای سفره عقد می نشینند و بغض و گریه می کنند و همدیگر را در آغوش می گیرند و می خندند. ما هر روز شاهد این لحظه ها و به هم رسیدن و وصال ها

عروسی که مسلمان شد

در دانشگاه بوده اند. او خاطرات زیادی از پیوندهایی دارد که در حرم مطهر انجام شده است. می گوید یک روز عروس و داماد خارجی داشتیم که هر دو از آلمان بودند و جالب است که عروس خانم مسلمان نبود و می خواست قبل از عقد مسلمان شود و کار برای ما، هم سخت تر و هم شیرین تر شده بود و با وجود اینکه عروس خانم کلی تحقیق کرده بود، باز هم برایش شرایط این دین و تشرف

متفاوت ترین روز زندگی



صدای بلند صلوات همراه با کف زدن حواسمان را ازگفت وگو پرت می کند. افسانه خانم عباسی به محمدرضا وفايي «بله» را گفته است و حالا اطراف سفره عقد شلوغ و پر هیاهو ست. پدر عروس خانم دست دخترش را در دست داماد می گذارد و بعد او را در آغوش می کشد و تنها چیزی که از آن فاصله پیدا است، لرزش شانه هایش است. افسانه خانم پزشک عمومی و همسرش مهندس است. می گوید: باطمینان کامل هستیم و به آن ها فرزندان سالم و صالح بدهند.

عروس و داماد آبادانی

خیلی ها زحمت آمدن از راه دور را به جان می خرند تا خطبه عقدشان در حرم آقا جاری شود. سید امین میریان و افسانه یکتادوست اهل آبادان اند، اما چندان مایل به گفت وگو با ما نیستند. آیداپورفتی، همسر برادر عروس خانم، برای صحبت کردن پیش قدم می شود و می گوید: من مثل خواهرش هستم و خودم خیلی دوست داشتم شروع زندگی مان از حرم مطهر باشد و خطبه عقدمان را اینجا بخواند؛ اما خب داستان ما برمی گشت به ایام کرونا و محدودیت های آن زمان و نشد به مشهد بیایم و حالا افسانه جان ذوق داریم و امیدوارم به حق این روزهای عزیز، همه جوان های ما خوشبخت شوند. آیداخانم این قدر خالصانه واز صمیم قلب این عبارت

نذرهای قشنگ

به نیت دختر و پسر دم بختش نماز می خواند. می گوید: به همین نیت از اصفهان آمده ام تا به لطف امام رضا^(ع) بخت و روز خوبی داشته باشند. جوری مطمئن و باایمان حرف می زند که جای انکاری نمی ماند. حرف های آن ها آرام بخش ترین و پرمشورت ترین حرف های دنیا هستند. کلمه هایی که به جان آدم می نشینند. دلبران نمی خواهند برگردیم، اما مجبوریم. آقا راقسم می دهیم به خوبی و لطف زائرانشان ما را هم دست پر و حاجت روا برگرداند.

اینجا عروس خانم ها و آقا دامادهایی هم هستند که نذرهای قشنگی دارند؛ مثل حسین نورانی و مریم همتی که هر دو پزشک اند و ساکن سمنان و هفت ماه قبل اینجا عقد کرده اند و نذر کرده اند که در کوچک ترین فرصتی که به دست می آورند به مشهد سفر کنند و می آیند همین گوشه دارالحججه نماز شکر می خوانند، مثل همین حالا. خودشان هم که حرف نزنند، چشم هایشان پر از اطمینان و آرامش به صاحب این خانه است؛ مثل مادری که چند قدم آن طرف تر سر سجاده